



صد سال از انتشار کتاب پرفروش عبور از کردستان وحشی، اثر کارل می، می‌گذرد. این کتاب درباره‌ی سفرهای پرماجرایی آلمانی به نام کارا بن نمسی است. این کتاب پرتعداد تصویری مشخص از کردستان را در اروپای مرکزی جا انداخت: سرزمین جنگ‌های خونین قبیله‌ای، صداقت ساده‌دلانه و بگوبخند، و در عین حال خرافات و خیانت و جنگ‌های بی‌امان. و این یعنی چیزی که کم و بیش کاریکاتوری از دیگری بربر در تمدن اروپایی.

امروزه اگر به کردها نگاه کنیم ردخور ندارد که از غلطبودن این کلیشه متعجب می شویم: من در ترکیه، که کم و بیش با شرایطش آشنا هستم، متوجه شدم که اقلیت کرد مدرن‌ترین و سکولارترین بخش جامعه است، اقلیتی که جداً دور است از بنیادگرایی مذهبی، اقلیتی که اشاعه‌دهنده‌ی فمینیسم است و . . . (فقط بگذارید این مورد را ذکر کنم که در استانبول شاهدش بودم: رستوران‌های کردی با هیچ خرافاتی ابدأ کنار نمی‌آیند . . .).

ترامپ، کسی خود را فرشته نگهبان می‌نامد، در توجیه خیانت به کردها (او عملاً حمله‌ی ارتش ترکیه به سرزمین محصورشده‌ی کردها در شمال سوریه را نادیده گرفت) نوشت که «کردها فرشته نیستند.» البته خوب راست می‌گوید، برای او در آن منطقه فقط و فقط این اسرائیل (خصوصاً در کرانه‌ی باختری) و عربستان (خصوصاً در یمن) هستند که فرشته به حساب می‌آیند. اما از جهاتی پربیراه نیست اگر گفته شود این فقط کردها هستند که در آن بخش جهان فرشته هستند.

سرنوشت کردها آنها را به بارزترین نمونه برای قربانی شدن بر سر بازی‌های استعماری ژئوپولیتیکی تبدیل کرده است: آنها در مرزهای چهار کشور (ترکیه، سوریه، عراق، ایران) پخش شده‌اند و احدی به خواسته‌ی (به‌حق) آنها برای خودمختاری کامل روی خوش نشان نمی‌دهد و آنها لاجرم هزینه‌ی سنگینی برای آن پرداخته‌اند.

آیا هنوز بمباران‌ها و حملات شیمیایی عراق به کردها را به یاد می‌آوریم؟ در چند سال اخیر ترکیه بازی تروتمیز نظامی-سیاسی به راه انداخته و به اسم مبارزه با داعش عملاً کردهایی را که واقعاً برعلیه داعش می‌جنگند بمباران

می‌کند. در چند دهه‌ی گذشته، توان کردها برای برپاکردنِ قسمی زندگیِ اشتراکی و جمعی در یک شرایط کم و بیش تجربیِ آرمانی امتحان خود را پس داده است: آنها هر گاه مجالی یافتند تا خارج از نزاع‌های دولت‌های پیرامون آزادانه نقش بکشند، جهان را شگفت‌زده کردند.

پس از سقوط صدام، سرزمین محصورشده‌ی کردها در شمال عراق به تنها نقطه‌ی امن عراق بدل شد و آنها توانستند نهادهایی کارآمد دایر کنند و حتی پروازهایی منظم به اروپا راه بیندازند. در شمال سوریه، روژئاوا مکانی نادر در کثافتِ ژئوپلیتیکیِ امروز بود: کردها وقتی از بند تهدیداتِ همیشگیِ همسایه‌های گردن‌کلفت‌شان خلاصی یافتند در چشم‌به‌م‌زدنی جامعه‌ای ساختند که نمی‌توان نامی بر آن گذاشت مگر یوتوپیا یا آرمانشهری واقعاً تحقق‌یافته که به نحوی شایسته عمل می‌کند.

من به نوبه‌ی خودم شاهد بودم که اجتماعِ مرفقیِ روشنفکری در روژئاوا مدام از من برای سخنرانی دعوت می‌کردند و این برنامه‌ها به نبردهای ددمنشانه‌ی نظامی در منطقه مختل می‌شد.

اما چیزی که به طور خاص مرا آزرده واکنش همکاران «چپ‌گرا»ی من بود به این حقیقت که کردها مجبور شدند به حمایت نظامی آمریکا دل ببندند. دوستان چپ من از این موضوع دلخور شدند.

آنها که در محشرِ خرِ ترکیه و جنگ داخلی سوریه و عراق گرفتار آمده بودند چه کار باید می‌کردند؟ آیا انتخاب دیگری داشتند؟ ایا آنها باید در راه همبستگیِ ضد امپریالیستی جانفشانی می‌کردند؟

این پرت‌گویی انتقادی «چپ‌گرایانه» همان قدر ناامیدکننده بود که پرت‌بودن آنها از ماجرای مقدونیه. چند ماه پیش، بحثی درگرفت حول این محور که مسئله‌ی نام «مقدونیه» چگونه باید حل و فصل شود. راه‌حل پیشنهادی این بود که این نام به «مقدونیه شمالی» تغییر یابد اما این پیشنهاد را فوراً تدروها در هر دو کشور به باد انتقاد گرفتند. مخالفان یونانی اصرار داشتند که «مقدونیه» نامی قدیمی و یونانی است و مخالفان مقدونیه‌ای احساس سرشکستگی می‌کردند چون آنها تنها مردمانی بودند که خود را «مقدونیه‌ای» می‌نامیدند و حالا باید شأن‌شان را تا حد ناحیه‌ی «شمالی» پایین می‌آوردند.

این راه‌حل، با همه‌ی کاستی‌های‌اش، با فراهم کردن مصالحه‌ای معقول کورسوی امیدی بود برای پایان دادن به کشمکشی طولانی و بی‌معنی. اما پای «تناقض» دیگری به میان آمد: نبرد میان قدرت‌های بزرگ (آمریکا و اروپا در یک سو و روسیه در سوی دیگر). غرب بر دو طرف فشار می‌آورد که سازش را بپذیرند تا مقدونیه فوراً به اتحادیه اروپا و ناتو بپیوندد و از سوی دیگر روسیه (که نفوذش در نواحی بالکان را در معرض خطر می‌دید) مخالف بود و به نحوی عجیب طرف نیروهای دوآتشه‌ی ملی‌گرا و محافظه‌کار هر دو کشور را گرفت.

با این حساب ما باید پشت کدام طرف بایستیم؟ ما باید قاطعانه طرف مصالحه را بگیریم و دلیلش هم خیلی ساده این است که این واقعی‌ترین راه‌حل برای مسئله است. مخالفت روسیه فقط به دلیل منافع ژئوپولیتیکی خودش است بدون آنکه راه‌حل دیگری ارائه کند، و از این رو اینجا حمایت از روسیه به این معنی است که راه‌حل معقول برای مسئله‌ی منحصربه‌فرد

روابط مقدونیه‌ای و یونانی را فدای منافع ژئوپولیتیکی بین‌المللی بکنیم. (حالا که فرانسه به الحاق میان‌بر مقدونیه شمالی به اتحادیه اروپا رأی داده است، آیا آنها مسئول فاجعه‌ای پیش‌بینی‌ناپذیر در آن ناحیه از نواحی بالکان خواهند بود؟) آیا کردها هم همین ضربه را از «چپ‌گراها»ی ضد امپریالیست خواهند خورد؟

به همین دلیل است که ما وظیفه داریم از مقاومت کردها در برابر تجاوز نیروهای ترکیه تمام‌قد دفاع کنیم و بازی‌های کثیف قدرت‌های غربی با آنها را جداً محکوم کنیم.

در حالی که دولت‌های مسلط پیرامون کردها آرام آرام به سوی بربریت پیش می‌روند، کردها تنها بارقه‌ی امید هستند. و این فقط مختص کردهایی که این نبرد بر ضد آنها درگرفته نیست بلکه درباره‌ی خودمان است، این به قسمی نظم نوین جهانی مربوط است که دارد سربرمی‌آورد.

اگر کردها تنها گذاشته شوند، نظم نوین وجود خواهد داشت که در آن هیچ جایی برای ارزشمندترین بخش میراث‌رهای بخش اروپایی نخواهد بود. اگر اروپا کردها را نادیده بگیرد، به خود خیانت خواهد کرد. اروپایی که به کردها خیانت کند اروپای واقعی خواهد بود!

منبع:

<https://www.independent.co.uk/voices/kurds-syria-trump-turkey-rojava-macedonia-greece-zizek-a9166206.html>